

## مرده خورها

صادق هدایت

انتشارنسخه الکترونیک: سایت سخن [Sokhan.com](http://Sokhan.com)

چراغ نفتی که سر تاقچه بود دود میزد، ولی دو نفر زنی که روی مخده نشسته بودند ملتفت نمیشدند. یکی از آنها که با چادر سیاه آن بالا نشسته بود بنظر میآمد که مهمان است، دستمال بزرگی در دست داشت که پی در پی با آن دماغ می گرفت و سرش را میجنبانید. آن دیگری با چادر نماز تیره رنگ که روی صورتش کشیده بود ظاهراً گریه و ناله میکرد در باز شد هووی او با چشمهای پف آلود قلیان آورد جلو مهمان گذاشت و خودش رفت پائین اطاق نشست. زنی که پهلوی مهمان نشسته بود ناگهان مثل چیزیکه حالت عصبانی باو دست بدهد، شروع کرد به گیس کردن و سر و سینه زدن:

- بی بی خانم جونم: این شوهر نبود یک پارچه جواهر بود؛ خاک بر سرم بکنند که قدرش را ندانستم! خانم این مرد یک تو بمن نگفت... شوهر بیچاره ام. ور پرید او نمرد، او را کشتند.

چادر از سرش افتاد، موهای حنا بسته روی سرش پریشان شد، خودش را انداخت روی تشک و غش کرد.

بی بی خانم همینطور که قلیان زیر لبش بود رو کرد به هوو:

- نرگس خانم کاه گل و گلاب اینجا بهم نمی رسد؟

نرگس با خونسردی بلند شد از سر رف شیشه گلاب را برداشت داد بدست مهمان و آهسته گفت:

- این غشها دروغی است، همانساعتی که مشتی چانه می انداخت دست کرد ساعت جیبش را در آورد.

بی بی خانم بازوهای ناخوش را مالش داد، گلاب نزدیک بینی او برد حالش سر جا آمد نشست و میگفت:

- دیدی چه بروزم آمد؟ بی بی خانم، همین امروز صبح بود، مشدی توی رختخواب نشسته بود بمن گفت: یک سیگار چاق کن بده به من. سیگار را دادم بدستش کشید. خانم انگار که به دلش اثر کرده بود، بعد گفت که من دیگر میمیرم، اما چه بکنم به خجالتهای تو؟ گفتم الهی تو زنده باشی. گفت از بابت حسن دلم غرس است میدانم که گلیمش را از آب بیرون میکشد ولی دلم برای تو میسوزد، اگر برای خانه یک بخشش نامه بنویسی من پایش را مهر میکنم.

بی بی خانم سینه اش را صاف کرد: منیچه خانم حالا بنیه ات را از دست نده. انشالله پسر تن درست باشد.

قلیان را بی بی خانم داد به منیژه که گرفت و النگوهای طلا به مچ دستش برق زد.

منیژه خانم: - نه بعد از مشدی رجب من دیگر نمیتوانم زنده باشم، یک زن بیچاره، بی دست و پا، تا گلویم قرض،

پسرم هم در این شهر نیست نمیتوانم در این خانه بمانم، جل زیر پایم هم مال بچه صغیر است، بی بی خانم: - آن

خدا بیامرزد همان وقتیکه رو به قبله بود بمن گفت کلیدم را دریاب تا بدست کسی نیفتد.

نرگس پائین اطاق حق حق گریه میکند.

بی بی خانم: - خدا بند از پیش خدا نبرد! همین هفته پیش بود رفتم در دکان مشدی برای بچه رقیه سرنج بخرم.

خدا بیامرزدش هرچه کردم پولش را از من نگرفت، گفت سید خانم شما آب و گل دارید خانم مشدی چه ناخوشی

گرفت که اینطور نفله شد؟

منیژه - سه شب و سه روز بود که من خواب بچشمم نیامد. خانم، من بالین این مرد جانفشانی کردم، رفتم از مسجد جمعه برایش دعای بیوقتی گرفتم، حکیم موسی را برایش آوردم گفت ثقل سرد کرده منم تا توانستم گرمی بنافش بستم، برایش گل گاو زبان دم کردم زنیان و بادیان، سنبله تیپ، گل خار خاسک، تاج ریزی، برگ نارنج بخوردش دادم، دو روز بود حالش بهتر بود، امروز صبح من پهلوی رختخواب او چرت می زدم دیدم مشتی دست کشید روی زلف هایم گفت:

- منیجه تو بیای من خیلی زحمت کشیدی حالا دیگر هر بدی هر خطائی کردم ما را ببخش، حالمان بکن، اگر من سر تو زن گرفتم برای کنیزی تو بود. دوباره گفت ما را حلال بکن! من واسه رنگ رفتم تو دلش: - پاشو سر پا چرا مثل خاله زنیکه ها حرف می زنی؟ برو در دکانت سر کار و کاسبی.

خانم من رفتم یک چرت بخوابم نرگس را فرستادم پیش مشدی تا اگر لازم باشد دست زیر بالش بکند. اما بی بی خانم، بجان یکدانه فرزندم اگر بخوام دروغ بگویم، نزدیک ظهر که بیدار شدم دیدم حالش بدتر شده، همین یک ساعتی که از او منفک شدم!...

بی بی خانم با دستمالی که در دستش بود دماغ گرفت و سرش را با حالت پر معنی تکان داد. نرگس! حالا دست پیش گرفته تا پس نیفتد! همچین تنها تنها بقاضی نرو. تا آن خدا بیامرز زنده بود بخونش تشنه بودی، حالا یکهو عزیز شد؟ برایش پستان بتنور میچسباند! خوب کمتر ننه من غریبم در بیاور، بی بی خانم خیر از جوانیم نبینم اگر بخوام دروغ بگویم، من همه اش پرستاری مشتی را میکردم، او همه اش میخورد و میخوابید. حالا دارد تو چشمم بمن نارو میزند، یعنی من او را کشتم؟ چرا آن کسی او را نکشد که کلید و همه در و بند زیر دستش بود و در اطاق را بروی من بست.

منیژه: چه فضولیاها: کسی با تو حرف نمیزند مثل نخود همه آش خودت را قاتی هر حرفی میکنی، میدانی چیست آن ممه را لولو برد من دیگر مجیزت را نمیگویم.

بی بی خانم - صلوات بفرستید بر شیطان لعنت بکنید، نرگس خانم شما بروید بیرون. نرگس گریه کنان از در بیرون رفت.

منیژه: - ای، اگر بخت ما بخت بود دست خر برای خودش درخت بود. تو دانی و خدا روزگار مرا تماشا بکنید، من چطور میتوانم با این زنیکه کولی قرشمال توی این خانه بسر ببرم؟ بی بی خانم: - کم محلی از صد تا چوب بدتر است.

منیژه: - بهر حال خانم چه برایتان بگویم، من دم حوض نشسته بودم یکمرتبه دیدم نرگس توی سرش میزد و میگفت: بیائید که مشتی از دست رفت. خانم روز بد نبینید دویدم وارد اطاق شدم مشتی مثل مار به خودش می پیچید، نفس نفس میزد، یکهو پس افتاد دندانهایش کلید شد. رنگش مثل ماست پرید، دماغش تیغ کشید، سیاهی چشمانش رفت. تنش مثل چوب خشک شد، نفسش بند آمد، من کاری که کردم دویدم آینه آوردم، جلو دهنش گرفتم، انگاری که یکسال بود نفس نمیکشید، خانم تو سرم زدم، موهایم را چنگه چنگه کردم. خدا نصیب هیچ تنه بنده ای نکند، بعد رفتم از همان تربتی که شما از کربلا سوغات آورده بودید در استکان گردانیدم ریختم به حلقش. دندانهایش کلید شده بود، آب تربت از دور دهنش میریخت، بعد چشمهایش رابستم، چک و چونه اش رابستم، فرستادم پی آشیخ علی، او را وکیل دفن و کفن کردم، بیست تومان باوادم، خانم نعلش دو ساعت بزمین نماند! حالا لابد او را بخاک سپرده اند.

منیژه قلیان را داد به دست بی بی خانم.

بی بی خانم سرش را تکان داد: - خوشا به سعادتش! خانم از بسکه ثوابکار بوده. روحش را زود خلاص کردند، خدا غرق رحمتش بکند. نعلش ما را بگو چند روز بزمین میماند! خانم مشدی چه سن و سالی داشت؟  
منیژه: - بمیرم الهی، باز هم جوان بود، اس و قسش درست بود. خودش همیشه میگفت، شاه شهید را که تیر زدند 40 سالش بود، تا حالا هم 20 سال میشود. خانم 50 سال برای مرد چیزی نیست. تازه جاافتاده و عاقل مرد بود. نرگس او را چیز خور کرد. کاشکی خدا بجای او مرا میکشت. از این زندگی سیر شده ام.  
بی بی خانم: - دور از جانتان باشد. اما خوشا به سعادتش که مرده اش بزمین نماند! خانم خدا پاک میکند و خاک میکند. ما گناهکارها را بگو که زنده مانده ایم. خدا همه بنده های خودش را بیمارزد.  
نرگس وارد اطاق میشود: - شیخ علی آمده 5 تومان از بابت کفن و دفن میخواهد.

منیژه: - در دیزی باز است، حیای گربه کجاست؟ هان، مرده خورها بو میکشند، حالا میان هیروویر قلمتراش بیار زیر ابرویم را بگیر! همه بدبختیها به کنار، دو بدست آشیخ افتاده میخواد گوش من زن بیچاره را ببرد. این پولها مال بچه صغیر است. یکی از دوستان جون جونیش، از هم پیاله ها نیامد اقلا هفت قدم دنبال تابوت او راه برو، همه مگس دور شیرینی بودند! یوز باشی دیروز آمده بود احوالپرسی. سوز و بریز میکرد. میگفت: همه اینها فرع پرستاری است. چرا شله اش نپخته است؟ چرا حکیم خوب نیاوردید؟ امروز فرستادم خبرش کردم تا ما که مرد نداریم بکارهایمان رسیدگی بکند. بهانه آورده بود که در عدلیه مرافعه دارد. (به نرگس) خوب بگو بیاید به بینم چه میگوید؟

نرگس قلیان را برداشته از در بیرون میرود.

منیژه دوباره شروع میکند به زنجموره: - شوهر بیچاره ام! مرا بی کس و بانی گذاشت! چه خاکی به سرم بریزم؟ سر سیاه زمستان یک مشت بچه بسرم ریخته، نه بار نه بنشن، نه زغال نه زندگی!  
شیخ علی وارد میشود. با عمامه بزرگ و لهجه غلیظ: سلام علیکم! خدا شما را زنده بگذارد، پسران سلامت بوده باشد، سایه تان از سرما کم نشود، خدا آن مرحوم را بیمارزد. چقدر به بنده التفات داشت، حالا باید یکی بمن تسلیت بدهد، خانم مرگ بدست خداست، بی اراده خدا برگ از درخت نمی افتد، ما هم بنوبه خودمان میرویم، مصلحتش اینطور قرار گرفته بود، از دست ما بنده های عاجز کاری ساخته نیست، اگر بدانید خانم تابوت چه جور صاف میرفت!

بی بی خانم: - خوشا به سعادتش - خانم، تابوت او صاف میرفته؟

منیژه: - خوب بگوئید به بینم مرده را بخاک سپردند؟ کارتان تمام شد؟

آشیخ: - خانم ببخشید اگر این قضیه مولمه را به شما یاد آوری میکنم، ولی 5 تومان از مخارج کم آمده، صورت حسابش حاضر است. مزد گور کن بزمین مانده.

منیژه: - حالا مرده را در سر قبر آقا به امان خدا گذاشتید؟

آشیخ: - نه گور کن آنجاست.

بی بی خانم: - پدر بی کسی بسوزد!

منیژه: - من بیچاره از کجا پول آورده ام؟ اگر سراغ کرده اید که مشتی صد دینار پول داشته دروغ است، این جلی که زیر پایم افتاده مال توله تغلیسیهای نرگس است، مگر نشنیدی. که زن جوان و مرد پیر، سبد بیار جوجه بگیر، پناه بر خدا توی آن اطاق یک جوال خالی کرده! چرا نمیروید از او بگیرید؟ منکه گنج قارون زیر سرم نیست، من یک زن لچک بسر از همه چه بی خبر آه ندارم که با ناله سودا بکنم، از کجا آورده ام پای کی حساب میشود؟ جلد باشیدا، یک قبض بنویسید بعد تا یکنفر مرد پیدا بشود رسیدگی بکند.

آشیخ:- خدا سایه تان را از سرما کم نکند، البته خدمات من را هم در نظر دارید، چشم چشم همین الآن. چمباته نشسته روی یک تکه کاغذ چیزی نوشته می دهد بدست منیژه، او هم دست کرده از کیسه ای که بگردنش آویخته چند اسکناس بیرون می آورد شمرده میدهد به آشیخ و قبض رسید را در کیسه میگذارد. منیژه باز شروع میکند به زنجوره:- من بیوه زن با خون جگر صد دینار اندوخته بودم، اینهم مال زیارت بود، کی دیگر به من پس می دهد؟ ختم را کی ورگذار میکند؟ مخارج شب هفت را کی می دهد؟ آشیخ:- دستتان درد نکند، خانم تا مرا دارید از چه می ترسید؟ همه اش بگردن خودم، مشدی آنقدرها بگردن من حق دارد. بنده را فراموش نکنید(از در بیرون میرود).

بی بی خانم:- شب مرگ کسی در خانه اش نمیخواهد! خوشا به سعادتش که مرده اش بزمین نماند! منیژه:- کاشکی مرا هم برده بودند، این هم زندگی شد؟ فکرش را بکنید که تا حالا 50 تومان خرج کرده ام، همه اش را از جیب خودم دادم. از فردا من چطور میتوانم توی این خانه با نرگس به جوال بروم؟ نمیدانید چه آفتی است! (نگاه میکند) واه پناه بر خدا؟ مویش را آتش زند، کم بود جن و پری، یکی هم از دریچه بپری! ننه تابوتش را هم با خودش آورده! (ناله میکند).

در باز شد نرگس و مادرش وارد میشوند.

مادر نرگس:- سلام چه بوی نفتی میآید! مگر شما آدم نیستید توی این اطاق نشسته اید؟ نرگس میرود فتیله چراغ را پائین میکشد، بی بی خانم نیمه خیز جلو مادر نرگس بلند شده میشیند. نرگس سرش را پائین انداخته گریه میکند، مادرش چاق و موهای خاکستری دارد.

(به دخترش):- ننه اینجور گریه نکن! خدا را خوش نمی آید، توی این خانه تو و بچه هایت بی کس هستید، همه خاله اند و خواهرزاده - شما بیجید و حرامزاده! آخر تو یک صورت ظاهر هم میخواهی. اگر بنا بود کسی بیوه زن نشود قربانش بروم ام البنی بیوه زن نمیشد. چهار طرف خودت را بپا، نگذار آل و آشغالها را زیر و رو بکنند. نرگس گریه کنان از در بیرون میرود.

مادر نرگس:- میدانید چه است؟ من از آن بیدها نیستم که از این بادها بلرزم. خوب، مرگ یکبار شیون هم یکبار. حالا که آن خدا بیامر ز رفت، اما من آمده ام تکلیف دخترم را معین بکنم. از فردا دخترم با سه تا بچه قد و نیمه قد روی دستش باید زندگی بکند. من میخواستم همین امشب در و پیکر را بدهید مهر و موم بکنند، اگر چه خدا دهن باز را بی روزی نمیگذارد، اما تا این بچه های صغیر از آب و گل در بیابند دم شتر بزمین میرسد. باید هرچه زودتر وکیل و وصی را معین بکنید.

منیژه:- مگر همه کارها را من باید بکنم؟ مگر من گفته ام که نباید مهر و موم بشود؟ بد کردم جمع و جور کردم؟ کور از خدا چه میخواهد: دو چشم بینا. خودتان بروید آخوند و ملا بیاورید مهر و موم کند. در این موقع نرگس وارد شده یک فنجان چائی روبروی مادرش میگذارد و لوچه اش را آویزان میکند. حالا خیلی دیر است خوب بود زودتر باین خیال میافتادند.

منیژه به بی بی خانم:- قباحت هم خوب چیزی است، راستش به ستوه آمده ام. خدا به دور نرگس خودش کم بود رفته ننه جونش را هم خبر کرده، تا سه ساعت پیش هنوز شوهرش زنده بود. تف، تف، شرم و حیا هم خوب چیزی است، مشدی خودش بمن وصیت کرد، کلید را بردارم تا بدست هر شلخته ای نیفتد. همین الآن بروید و وکیل و وصی بیاورید، هر چه دار و ندار است مهر و موم بکنید. من حاضرم، کلید را میدهم بدست وکیل، یکدقیقه پیش بود شیخ علی آمد بضرب دگنک 5 تومان از من گرفت رفت، من زن بیچاره داغ دیده که در هفت آسمان یک ستاره ندارم! توی این خانه پوست انداختم. دو روز دیگر سر سیاه زمستان اگر برای خاطر آن خدا بیامر ز نبود

الآن سر برهنه از خانه بیرون میرفتم. بعد از مشتی در و دیوار این خانه بمن فحش میدهد. سه شب و سه روز آزرگار شب زنده داری کردم، بعد از آنکه همه آنها از آسیاب افتاد و مشتی روی دستم چانه انداخت آنوقت دیدم نرگس خانم، زن سوگلی مثل طاوس خرامان خرامان وارد اطاق شد دروغی آب غوره میگرفت، من هم از لج در را برویش بستم.

نرگس:- خوب، خوب، در اطاق را بستنی تا چیزها را تو در تو بکنی، دروغگو اصلا کم حافظه می شود، تا حالا صد جور حرف زده ای، این من بودم که زیر مشدی را تر و خشک میکردم، تو شبها میرفتی تخت میخوابیدی. وانگهی مشتی تا آن دمیکه مرد ناخوش زمین گیر نشد، نشانی بآن نشانی که هنوز مشدی نفس میکشید، برای اینکه پولهایش را بلند بکنی چک و چونه اش را بستنی، جلد دادی او را بخاک بسپرنند، بخیالت من خرم؟ بعد در اطاق را برویم بستنی تا چیزها را زیر و رو بکنی، حالا همه کاسه کوزه ها را سر من میشکنی؟

منیژه:- زنکه رویش را با آب مرده شور خانه شسته؟ تو چشم من دروغ میگوئی؟ از منکه گذشته، من آر دم را بیختم و الکم را آویختم. اما تو برو فکر خودت را بکن، تا مشدی سرو مرو گنده بود هر وقت گم میشد در اطاق نرگس خانم پیدایش می کردند. عصرها که از کار بر میگشت غرق بزک برای خود شیرینی میدوید جلو، در خانه را برویش باز میکرد. شوهری که من موهایم را در خانه اش سفید کردم، یک پسر دسته گل برایش بزرگ کردم، تو او را از من دزدیدی، مهر گیاه بخوردش دادی، من که پول کار نکرده نداشتم که خرج سرخاب سفید آب بکنم. رفتی در محله جهودها برایم جادو جنبل کردی، مرا از چشم شوهرم انداختی، اگر الآن پاشنه در اطاق را بگردند پر از طلسم و دعای سفید بختی است. آنوقت میخواستی وقتی مشتی ناخوش شد پیزیش را هم من جا بگذارم؟ اگر برای...

ننه نرگس:- خوب بس است. از دهن سگ دریا نجس نمی شود، میدانی چیست؟ حرف دهن را بفهم وگرنه سنگ یک من دومنه، سروکارت با منه. حالا میخواهی کنج این خانه دخترم را زجر کش بکنی؟ البته دخترم جوان است، هر یک سر مویش یک طلسم است. مشدی پیر بود. البته زن جوان را همه دوست دارند. بی بی خانم:- صلوات بفرستید لعنت بر شیطان بکنید.

نرگس:- عوضش سرکار خانم وهمه کاره بودید. همه درو بند کلیدش دست تو بود. من مثل دده بمباسی کار میکردم و تنگه تو را خورد میکردم، برای خاطر مشدی بود که هر چه میگفتی گل میکردم میزدم بسرم، تو هر شب میپیریدی بجان مشدی، یک شکم با او دعوا میکردی، او هم بمن پناهنده میشد. یعنی توقع داشتی او را از اطاق بیرون بکنم؟ اصلا خودت مشدی را دق مرگ کردی. ماه به ماه با او قهر بودی، حالا یک مرتبه شوهر جون جونی شد!

منیژه:- چشمش کور میشد میخواست سر زنش هوو نیاورد. همانطوری که مرد حاضر نیست که بگویند بالای چشم زنت ابرو است زنهم وقتی که دید شوهرش سر او زن می آورد. باو بی محبت میشود. آن گور بگور شده تا زنده بود سوهان روحم بود، بعد هم که رفت تو را جلو چشمم گذاشت.

نرگس:- تو از بی قابلیتیت خودت بود، زنی هم که خانه داری و شوهر داری بلد نیست، باید پیه هوو را به تنش بمالد. حالا گذشته ها گذشته، اما مال صغیر نباید زیر پا بشود، درستش باشد این النگوها که بدست کرده ای مال صغیر است، تا امروز صبح یکی از آنها بیشتر مال خودت نبود. دوتای دیگرش را از کجا آوردی؟

منیژه:- حالا میان دعوا نرخ مشخص میکند! من 25 سال در خانه این مرد استخوان خورد کردم - لب بود که دندان آمد. زنیکه دیروزه چیز خودم را بخود نمیتواند ببیند. حالا هر چه از دهنم بیرون بیاید به آن گور بگور...

بی بی خانم:- خانم صلوات بفرستید. زبانتان را گاز بگیرید. این بجای حمد و سوره است؟ روح او الآن همه حرفهای شما را میشوند. بقولی شما سه ساعت نیست که او مرده. فکر بچه هایش را بکنید.

منیژه:- زنگوله های پای تابوت؟

مادر نرگس فریاد می زند - خاک بگورم، مرده را ببین! (غش میکند).

بی بی خانم جیغ میکشد:- وای ننه پشت شیشه را نگاه بکن مشدی - مشدی آمده (زبانش بند میآید).

زنها یکمرتبه با هم فریاد میکشند، در باز میشود. مشدی با کفن سفید خاک آلود، صورت رنگ پریده، موهای ژولیده وارد اطاق میشود و به در تکیه داده در درگاه میایستد.

منیژه دستپاچه کیسه را از گردن خودش در میآورد. با دسته کلید و انگوها جلو مشتی پرت میکند - نه، نه، نزدیک من نیا؟ بردار و برو، مرده، مرده... دسته کلید را بردار، صد تومانی که از صندوق برداشتم توی کیسه است. با یک قبض 5 تومانی، بردار و برو، بمن رحم بکن، برو، برو، (بلند می شود خودش را پشت بی بی خانم پنهان می کند).

نرگس از گوشه چارقش چیزی در آورده میاندازد جلو او - اینهم دندانهای عاریه ات با 5 تومانی که از آشیخ علی گرفتم. بردار برو، زودباش، برو (با دستهایش صورت خودش را پنهان میکند و میافتد در دامن مادرش).

منیژه:- همان دندانهایی که 50 تومان برای مشتی تمام شد!...

مشدی رجب مات بالبخند:- نه نترسید... من نمرده ام، سگته ناقص بود، در قبر به هوش آمدم!

منیژه:- نه نه، تو مرده ای برو. دست از جانمان بردار، مرا که دوست نداشتی، زن عزیزه آنجاست (اشاره به نرگس می کند).

مشدی رجب - نه من نمرده ام. هنوز رویم خاک نریخته بودند... که به هوش آمدم... گور کن غش کرد بلند شدم... دویدم! خودم را رسانیدم به خونه یوز باشی... عبای او را گرفتم با درشکه مرا به خانه آورد. خودش هم در حیاط است.

منیژه - اینهم... اینهم ماشاءالله از کار کردن آشیخ علی! سه ساعت مرده را بزمین گذاشت! قلیان.. یکی به من قلیان برساند... اوه زنده بگور... زنده بگور!